



فعالیت‌های فکری و سیاسی

فرقه زیدیه در ایران

(۴)

قیام محمد بن عبدالله بن حسن زیدی

بعد از اعلام خلافت بنام ابوالعباس سفاح و کشته شدن ابوسلمه خلال همدانی (وزیر آل محمد)، رهبر فکری نهضت قیام بر ضد دولت امویان بموجب تشخیص و وصیت یحیی بن زید علوی بر عهده محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن سبط قرار گرفت و در مدینه بکار پرداخت و پنهانی به مخالفت با حکومت عباسیان و قیام بر ضد آنان مشغول شد. در این هنگام عبدالله بن حسن بن حسن که پیری دنیا دیده بود مورد توجه و احترام ابوالعباس سفاح نخستین خلیفه عباسی قرار داشت. یعقوبی نوشته است^۱ که:

«ابوالعباس خبریافت که محمد بن عبدالله در مدینه خروج کرده است و در آن باره با عبدالله بن حسن مکاتبه کرد و در نامه نوشت:

عذیرک من خلیک من مراد^۲

ارید حیاته و یرید قتلے

یعنی می‌خواهم به او بخشش کنم و او می‌خواهد مرا بکشد، بیاور عذر پذیر خود را نسبت بدوست، مرادی خود توضیح: چنان‌باد دوست مرادی خود رفتار کن که عذرت‌ورا درباره او بپذیرند و او را سرزنش کنند) پس عبدالله بن حسن به او نوشت:

* آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) مدیر عامل شرکت مؤلفان و مترجمان ایران از تاریخ نویسان محقق معاصر

بسنزلة النياط من الزواد ؟
وزندك حين يتدح من زناد ؟
وانت لهاشم رأس وعاد ؟

وكيف يرید ذاك وانت منه
وكيف يرید ذاك وانت منه
وكيف يرید ذاك وانت منه

یعنی چگونه چنان نظری دارد و حال آنکه تواز او به جای رگدل سی باشی و چگونه کشتنت رامی خواهد و توازایی ، و آتش زنهات هنگام آتش افروختن از آتش زنه ساست ؟ و چگونه چنان می خواهد و توازایی ، و تو برای (بنی!) هاشم سرور و رهبری ؟
در خلافت ابوالعباس امر محمد (بن عبدالله بن حسن سبط) پوشیده ماند و چیزی از وی آشکار نگشت و هر گاه چیزی از وی بگوش ابوالعباس می رسید آن را با عبدالله در میان می گذاشت و او می گفت : ای امیر مؤمنان ، مابهر خاشاکسی (در چشم خود) که دید گانت از آن بدور باد ، خلافت تو را حمایت می کنیم ، پس ابوالعباس می گفت . بتو وثوق دارم و بر خدا توکل می نمایم .

اقدامات و فعالیت های فکری و سیاسی محمد بن عبدالله بن حسن سبط بر ضد دولت عباسیان در عربستان همچنان ادامه داشت تا اینکه ابوالعباس سناح جهان را بدرود گفت و برادرش **ابوجعفر منصور دوانقی** به خلافت رسید . ابوجعفر منصور در سال ۱۴۰ هجری در ظاهر به منظور انجام حج و بازدید از توسعه صحن مسجد الحرام به مکه رفت ولی در باطن به منظور سرکوبی قیام محمد بن عبدالله بن حسن به این سفر مبادرت کرده بود . وی هنگامی که به مدینه رسید به جستجوی محمد بن عبدالله پرداخت ولی بر او دست نیافت .
از آنرو دستور داد پدر محمد ، یعنی عبدالله بن حسن و جماعتی از خاندان علوی را بگرفتند و آنان را به زنجیر کشیدند و بر شتران بی جهاز بر نشانند . ابوجعفر منصور بد عبدالله گفت : (جای پسرت را بمن نشان ده و گرنه بخدا قسم تو را می کشم) . عبدالله گفت : «بخدا قسم به سخت تر از آنچه خدا خلیل خود ، ابراهیم را بدان آزمود ، آزه و ده شدم و گرفتاری من از گرفتاری او بزرگتر است ، چه خدای عزوجل او را فرمود تا پسرش را سر برد و آن اطاعت خدای عزوجل بود ، با وجود این گفت : (ان هذا لهوالبلاء العظیم)»
«راستی که این است آن امتحان بزرگ» و توازن میخواستی که پسر مرا بتو نشان دهم تا او را بکشی ، با اینکه کشتن او باعث خشم خداست» . پس از آن ابوجعفر منصور از راه شام بازگشت تا به بیت المقدس آمد و سپس رهسپار رقه شد و از آنجا به حیره رفت .
و عبدالله بن حسن بن حسن و افراد خاندانش را در آنجا بزنند و افکند و آنان پیوسته در حبس بودند ، تا یکایک در همانجا به قتل رسیدند و به تولی آنان را دیدند که به دیوارهای میخ کوب شده اند . یعقوبی مینویسد که : هنگامی که محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن سبط از شکنجه ای که پدرش در زندان می دید خبر یافت ، پنهانی به وی نوشت تا به او اجازه دهد که

آشکار شود و دست خود را در دست آنان بنهد، عبدالله به او پیام داد که : (ای پسر جان آشکار شدنت تو را یکشتن می دهد و مرا زنده نمی دارد، پس در جای خود بمان تا خدا بگشایشی وهایی بخشد) ۴.

عبدالله بن حسن که مادرش فاطمه دختر حسین بن علی بن ابیطالب (ع) است سرانجام در ۷۵ سالگی بسال ۱۴۵ هجری در زندان هاشمیه به شهادت رسید ۵.

کار دعوت و قیام محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن علوی زیدی در عربستان همچنان ادامه داشت .

بطوریکه نوشته اند منصور عباسی در سال ۱۴۴ هجری خبر یافت که مردم شهرها با محمد بن عبدالله بن حسن در مدینه مکاتبه کرده و آمادگی خود را برای یاری و همکاری بوی اعلام داشته اند. بنا بر این به قصد حج به مکه رفت و در بازگشت خویش به مدینه نیامد و در هسپار ریزه گردید و گروهی از علویان را که محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان برادر مادری عبدالله بن حسن نیز همراشان بود نزد وی آوردند . منصور ، مخفی گاه محمد بن عبدالله را از آنان جویا شد . و آنان اظهار بی اطلاعی کردند .

آنگاه به محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان گفت : (تو را زمین بخشیدم و با تو همراهی نمودم و چنین و چنان کردم و به گناهان خاندانت نگرفتم ، سپس از دشمن من طرفداری می کنی و امر او را از من نهفته می داری ؟ پس دستور داد تا او را به سختی زدند و بر خری بر نشانند و در ریزه بگردانند ، و همه شان را بر جهازهای بی روپوش حرکت داد) ۶.

بعد از این واقعه ، محمد بن عبدالله بن حسن آمادگی خود را برای قیام و خروج بر ضد ابوجعفر منصور دوانقی خلیفه سفاک عباسی اعلام داشت و سرانجام در اول رجب سال ۱۴۵ هجری در مدینه خروج کرد و خلقی عظیم پیرامون وی فراهم آمدند و نمایندگان مردم شهرها نزد او آمدند و ریاح بن عثمان مری عامل خلیفه را دستگیر ساختند و زندانی کردند . در این موقع ابراهیم بن عبدالله ، برادر محمد بن عبدالله از مدینه به بصره رفت و در آنجا مورد حمایت عده ای از ناراضیان قرار گرفت. بدین ترتیب کار قیام و خروج محمد بن عبدالله که بعد از یحیی بن زید به امامت زیدیان برگزیده شده بود بالا گرفت بطوریکه ابوجعفر منصور را مضطرب کرد . در این هنگام منصور تصمیم گرفت که به مدینه سفر کند ولی چون از اقدامات ابراهیم بن عبدالله در بصره خبر یافته بود ، بیمناک شد و عراق را وا گذارد . بدین علت ناگزیر عیسی بن موسی هاشمی را با سپاهی عظیم به جنگ محمد بن عبدالله بن حسن به مدینه گسیل داشت. در این موقع یاران محمد بن عبدالله بن حسن به زندان رفتند و ریاح بن عثمان مری عامل خلیفه عباسی را که در آنجا بود کشتند. و در اندک مدت بر شهر های مکه و مدینه تسلط یافتند ، ولی در اثر خدعه و نیرنگ زنی بنام اسماء دختر عبدالله بن

عبدالله بن عباس که در مدینه بود و با محمد بن عبدالله بن حسن دشمنی داشت توفیق کامل نیافتند. آن خدعه چنین بود که اسماء رومری سیاهی را که بر نیئی بسته بود بوسیله غلام خود مجیب بر بالای مناره مسجد برافراشت، آنگاه غلام رابه سپاه محمد فرستاد تا فریاد زند که: بگریزید، بگریزید، که سیاه پوشان (عباسیان) به مدینه در آمدند. مردم چون پرچم سیاه را بر بالای مناره مسجد دیدند بگریختند و محمد بن عبدالله بن حسن امام سوم زیدیان را در معرکه جنگ تنها گذاشتند، محمد در نبرد با دشمنان همچنان بایستاد تا کشته شد.^۲

بعد از کشته شدن محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن، عیسی بن موسی فرمانده لشکر اعزامی خلیفه، کثیر بن حصین عبدی رابه مدینه فرستاد و یاران و همکاران محمد بن عبدالله را مورد تعقیب قرار داد و آنان را دستگیر کرد و بکشت. و بدین ترتیب سومین قیام پر شور زیدیه همراه با سخت گیری و خون ریزی پایان رسید.

۱ - تاریخ یعقوبی تألیف احمد بن ابی یعقوب ترجمه مرحوم دکتر مهدی باسراغیم آیتی صفحه ۳۴۶.

۲ - در مقاتل الطالبین شماره ۳۱ آمده است: علی علیه السلام بمردم بندش کرد و چون به ابن ملجم رسید گفت:

ارید حیا ته ویرید قتلی عذیرک من خلیک من مراد

ابن ابی الحدید هم روایت ابوالفرج را نقل کرده است، (جلد دوم صفحه ۲۲)

ارشاد صفحه ۷ به روایت اصبع بن نباته، پس از بیعت کردن ابن ملجم، اسام بسیار وی را فراخواند و از او عهد و پیمان گرفت تا بیعت را نشکند و چون پرسید که امیر مؤمنان بادیگری چنین نکردی؟ گفت، ارید حیا ته ...

ناصر خسرو در این باره چه نیکو گفته است:

این طرفه تر که روز و شبان می طلب کنم من زندگی ایشان و ایشان دمار من

۳ - سوره صافات ۳۷، ی ۱۰۶: (ان هذا هو البلاء المبین)

۴ - تاریخ یعقوبی جلد دوم صفحه ۳۶۰

۵ - مقاتل الطالبین صفحه ۱۷۹-۱۸۴

۶ - تاریخ یعقوبی جلد دوم صفحه ۳۶۶

۷ - مقاتل الطالبین صفحه ۲۹۹